



نقش پیامبر درونی در رستگاری انسان/ دینداری بعضی فقط لقلقه زبان است

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: همه ما باید تلاش کنیم عقل عوامانه را بیدار کرده، آن را بیدار نگاه داریم. باید مواظب باشیم که نسبت به پیامبران درون، غفلت نورزیم، زیرا بیداری و احیای پیامبران درون، انسان را از علم الیقین به عین الیقین و از آن مقام به حق الیقین و در پی آن به سعادت و رستگاری ابدی می‌رساند.

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: همه ما باید تلاش کنیم عقل عوامانه را بیدار کرده، آن را بیدار نگاه داریم. باید مواظب باشیم که نسبت به پیامبران درون، غفلت نورزیم، زیرا بیداری و احیای پیامبران درون، انسان را از علم الیقین به عین الیقین و از آن مقام به حق الیقین و در پی آن به سعادت و رستگاری ابدی می‌رساند.

به گزارش خبرگزاری مهر، در جلسات قبل، در ادامه بحث موانع سقوط انسان، از تعقل به عنوان یکی از موانع سقوط انسان نام برده شد. بحث به اینجا رسید که انسان می‌تواند یک ساعت فکر کند و اصول دین را به خوبی بفهمد و درک کند و اگر همان فکر عوامانه را مرتب تکرار کند، برای او ملکه شود. وقتی چنین شد، کم کم به یقین می‌رسد و عموم مردم به خوبی می‌توانند یقین پیدا کنند.

بسیاری از افراد، با به کارگیری عقل عوامانه و با بهره‌مندی از ندای فطرت و وجدان اخلاقی، به یقین رسیده‌اند؛ زیرا با قرآن کریم و عترت طاهره ارتباط داشته‌اند و این دو ثقل گرانبها، بدون محدود کردن بندگان به پیچ و خم استدلال‌های فلسفی، منطقی و کلامی، فطرت آنها را بیدار کرده و راه روشن و صراط مستقیم را به آسانی به آنان نشان داده‌اند. البته یقین، مراتبی دارد که عبارتند از: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین؛ اما در هر صورت، همه می‌توانند با فهم نیکوی آیات قرآن کریم، خداوند را حاضر و ناظر بر اعمال و کردار خود ببینند و با عمل بر طبق فهم صحیح قرآن کریم، به مرتبه‌ای از مراتب یقین دست یابند. اینک جلسه چهارم تعقل مانع سقوط انسان از دروس اخلاق آیت الله مظاهری در پی می‌آید:

نیم نگاهی به مراتب یقین

مرتبه اول یقین، علم الیقین است که با مطالعه نظری علوم دینی و تفکر روی آن حاصل می‌شود. در این مرتبه از یقین، یک ساعت تفکر، موجب درک و فهم اصول دین می‌شود. اما تثبیت علم الیقین نیاز به تکرار دارد. بنابر قول مشهور: «الدرسُ حرفٌ والتکرارُ ألف»، مباحثه و گفتگو بین اعضای خانواده و اطرافیان و تکرار آنچه از اصول دین فهمیده‌اند، به تدریج علم الیقین را به عین الیقین، که مرتبه دوم یقین است، مبدل می‌سازد. در این مرتبه، دانش انسان به باور تبدیل شود و یافته‌های عقلانی وی، جنبه عاطفی به خود می‌گیرد و به راستی عمق جان او روشن و منور می‌شود. مرتبه سوم یا مرتبه اعلای یقین، حق الیقین است که بعد از عین الیقین و به صورت تدریجی پدید می‌آید.

کسی که از فاصله دور، آتش یا دود آن را نظاره می‌کند، می‌داند که آتش سوزنده است، یعنی در این خصوص، به علم الیقین رسیده است. آنکه در کنار آتش است و گرما و حرارت آن را با بدن خویش حس می‌کند، سوزندگی آتش را می‌یابد و به مقام عین الیقین رسیده است. اما مقام حق الیقین صرفاً متعلق به کسی است که درون آتش باشد و با اعماق وجود، سوزندگی آتش را باور نماید.

تأثیر یقین در درک اصول دین

نیل به مقام یقین، به خصوص در مراتب دوم و سوم آن، باعث می‌شود که انسان آنچه را از طریق فکر نظری فهمیده یا دانسته است، بیابد و درک حقیقی از آن پیدا کند. در این مقام، خدا را می‌یابد، نظیر آدم تشنه که تشنگی را می‌یابد، سپس آب می‌نوشد و سیراب شدن را می‌یابد. حقانیت نبوت و ولایت را به خوبی درک می‌کند. این حالات را درک می‌کند، ولی نمی‌تواند توصیف نماید؛ مانند گرسنگی و تشنگی که درک می‌شود (یُدرک است)، اما قابل وصف نیست (لا یوصف است).

پیامبر اکرم «ص» روزی بعد از نماز صبح، جوانی را در مسجد دیدند که از وضع ظاهر او معلوم بود در عالم دیگری سیر می‌کند. به او فرمودند: «کیف أصبحت؟» حالت چطور است؟ گفت: «أصبحت موقناً» یعنی من یقین پیدا کرده‌ام. رسول گرامی فرمودند: علامت آن چیست؟ گفت: یا رسول الله! یقین، در عمق جان من رسوخ کرده و خیلی چیزها بلدم، خیلی چیزها برایم کشف شده است؛ بهشت و جهنم و بهشتیان و جهنمیان را می‌بینم. اگر اجازه دهید بگویم. [1]

هین بگویم یا فرو بندم نفس لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

آن جوان سواد الفبا هم نداشت، اما با تفکر و به کار گرفتن عقل عوامانه و تکرار آن، به چنین مقامی رسیده بود. این حالات و مقامات، انسان را به جایگاهی می‌رساند که اگر تمام دنیا را در برابر ارتکاب یک گناه، در اختیار او بگذارند، به دنیا پشت پا می‌زند و آن گناه را مرتکب نمی‌شود.

امیرالمؤمنین «ع» می‌فرماید: «وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَقْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلَبَهَا جَلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ» [2]؛ به خدا قسم! اگر عالم هستی را به من بدهند و بگویند به یک مورچه ظلم کن و پوست جو را بی جا از دهان آن مورچه بگیر، این کار را نمی‌کنم.

احتمال انجام چنین کاری نیز در وجود مبارک امیرالمؤمنین «ع» منتفی است. در واقع، قصد آن حضرت از بیان چنین جملاتی در خطبه‌ها، آموزش برخی مفاهیم دینی به بندگان است. در این خطبه نیز به پیروان خود می‌فرماید: شیعیان من! باید چنین باشید.

سقوط انسان در اثر اکتفا به ایمان حرفی

قرآن کریم می‌فرماید: دین‌داری بعضی از مردم، لقلقه زبان است، اصول دین در دل آنان رسوخ نکرده و حرفی است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» [3] وقتی چنین باشد، مذبذب هستند؛ اگر دنیا به آنها رو کند، با خدا آشتی هستند و از او تشکر می‌کنند؛ اما اگر مصیبتی به آنها برسد، مردود می‌شوند و زمین می‌خورند: «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ائْتَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ حَسْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ» [4]

ایمان حرفی که همان علم الیقین است، باید باشد، باید اجتهادی هم باشد، اما اکتفا به آن، می‌تواند منجر به سقوط شود؛ سقوطی که قرآن کریم از آن به عنوان «زبان دنیا و آخرت» و «زبان آشکار» یاد می‌کند. اما اگر ایمان حرفی، کم کم در دل رسوخ کند، به عین الیقین و حق الیقین مبدل می‌گردد و می‌تواند انسان را به ملکوت اعلی و به حالات و مقامات والای عرفانی عروج دهد. رسیدن به این گونه مقام‌ها، راه‌هایی دارد که انشاء الله در آینده درباره آن صحبت می‌کنم، اما یکی از آن راه‌کارها، تفکر و تعقل است. اینکه در روایت فرموده‌اند: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» [5] معنایش همین است که اگر انسان راجع به خدا فکر کند، کم کم به جایگاهی می‌رسد که خدا را می‌یابد. وقتی خدا را یافت، با اخلاص و از روی حقیقت می‌گوید: «همه جا محضر خداست، من در محضر خدا هستم، پس ادب حضور باید مراعات شود».

درک این مقام، الزاماً نیاز به سواد و تحصیلات ندارد؛ بلکه انسان با تفکر، تعقل و تکرار روی تکرار، به جایی می‌رسد که ادب حضور را مراعات می‌کند و اگر دنیا را به او بدهند و بگویند یک گناه بکن، نمی‌کند.

اعتقاد راسخ مسلمانان صدر اسلام با تکیه بر عقل عوامانه

مسلمان‌های صدر اسلام، نه در پیچ و خم استدلال بودند و نه می‌توانستند باشند، اما با هدایت قرآن کریم و پیامبر گرامی و با به کارگیری عقل عوامانه خود، اعتقاد راسخ به اسلام عزیز داشتند. گاهی اعتقادشان به همین اندازه بود که نبوت پیامبر اکرم «ص» را پذیرفته بودند و اطراف ایشان بودند و حتی در جبهه شرکت می‌کردند. گاهی نیز اعتقادشان بالاتر از این بود و حاضر بودند خودشان و زن و فرزندان آنها فدای اسلام عزیز شود. بعضی اوقات نیز جداً یقین شهودی برای آنها پیدا می‌شد.

پیامبر اکرم «ص»، بدون امکانات و تجهیزات جنگی، توانستند با همین افراد، هشتاد و چهار جنگ را پشت سر بگذارند. نیروهای جنگی آن حضرت در مقابل نیروی دشمن، بسیار کم بودند، اما به مرتبه‌ای از مراتب یقین رسیده بودند و به عبارت دیگر مسلمان واقعی بودند. در تاریخ آمده است که امکانات مسلمانان واقعی صدر اسلام در جنگ‌ها به قدری ضعیف بود که حتی گاهی اسب برای سوار شدن یا کفش برای پوشیدن نداشتند و پابرهنه به جنگ می‌رفتند. در جنگ ذات الرقاع پابرهنه بودند و کهنه به پای خود بستند و جنگیدند [6] و علی‌رغم برهنگی پا و گرسنگی شکم، پیروز شدند.

پس از اتمام جنگ ذات الرقاع نیز قضیه عجیبی رخ داده که در تاریخ ثبت شده است. نقل می‌کنند هنگام بازگشت مسلمانان از جنگ، برای التیام زخم پاهایشان و رفع خستگی، مجبور شدند در درّه‌ای توقف کنند. طبق دستور پیامبر اکرم «ص» قرار شد دو نفر پاسداری بدهند و بقیه بخوابند. دو تن از اصحاب، داوطلب حفاظت از سایرین شدند و تا صبح به نوبت پاسداری دادند. وقتی نوبت پاسداری یکی از آنها بود، از فرصت استفاده کرد و ضمن مراقبت از سپاه، مشغول نماز شد. در رکعت اول نماز، یکی از افراد دشمن که برای انتقام‌جویی به دنبال آنها آمده بود، سر رسید و یک تیر کمانی به سینه او زد، اما او نمازش را قطع نکرد و رکوع و سجده را به جا آورد و برای رکعت دوم بلند شد که تیر دوم به وی اصابت کرد. باز هم نماز را ادامه داد و با خوردن تیر سوم، به رکوع و سجده رفت و نماز را تمام و نفر دوم را بیدار کرد. آن شخص که نفوذی دشمن بود، وقتی دید آنها دو نفر هستند، فرار

کرد. در این هنگام، پاسداری که از خواب بیدار شده بود، با دیدن بدن غرق به خون هم سنگر خود، به وی گفت: شکستن نماز مستحب که مانعی ندارد، چرا نماز را نشکستی؟! چرا مرا بیدار نکردی؟! چرا فریاد نزدی؟! او پاسخ داد: اگر مخالفت با امر رسول خدا نبود، به هیچ قیمتی حاضر نبودم نماز را تمام کنم و دلم می‌خواست جان از بدنم بیرون بیاید، اما سوره‌ای که می‌خوانم تمام نشود.[7] در برخی از کتب تاریخی هم نقل شده که او مشغول خواندن سوره کهف بوده و نتوانسته است آن را قطع کند.

پیامبر اکرم «ص» چنین مسلمان‌هایی را تربیت کردند؛ افرادی که سواد و تحصیلات خاصی راجع به اعتقادات نداشتند، اما یقین داشتند.

جوان‌های عزیز! قدری روی این حقایق تاریخی فکر کنید و ببینید چه عاملی موجب شده است که آن مسلمان هنگام پاسداری نماز بخواند و در نماز، به جای یک سوره کوتاه، سوره کهف را بخواند و با خوردن سه تیر و رفتن تا مرز شهادت، نتواند آن سوره را قطع کند؟

چنین یقینی، از به کارگیری عقل عوامانه پدید می‌آید. عقلی که در پیچ و خم استدلال علمی نیست، اما به خوبی حقیقت را درک می‌کند. در هشتاد و چهار جنگ طاقت فرسا، یقین سپاه اسلام، عامل پیروزی آنها بود؛ زیرا افراد فراوان سپاه مشرکین و کفار، شک و تردید داشتند و تابع هوا و هوس بودند و زدائلی مانند دنیاپرستی و ریاست طلبی، در وجود آنها موج می‌زد؛ در مقابل، افراد سپاه اسلام، با یقین به معاد و با درک اینکه در محضر خداوند متعال هستند، می‌جنگیدند و اعتقاد راسخ داشتند که حق تعالی در بن بست‌ها به فریاد آنان خواهد رسید.

بالاخره پیامبر اکرم «ص» توانستند با همین افراد به یقین رسیده، اسلام را پیروز کنند و در دنیا نفوذ دهند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ، وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» [8]

یقین برخاسته از عقل عوامانه، عامل پیروزی در دفاع مقدس

جوانان ارزشمندی که هشت سال دفاع مقدس را پشت سر گذاشتند، نه با استدلال و محاسبه علمی به جبهه آمده بودند، نه به امید کسب ثروت و ریاست، در جنگ تحمیلی حضور یافتند، بلکه با تفکر و تعقل عوامانه، درک کردند که باید تشیع را از خطر نابودی نجات دهند. افراد پشت جبهه و پیرزن‌ها و پیرمردهای فداکار نیز، حاضر بودند خودشان چیزی نخورند، اما به جبهه کمک کنند. چه عاملی توانست هشت سال جنگ را پیروز کند؟! دین مردم و تشیع که در دل آنها رسوخ کرده بود، عامل پیروزی و سربلندی آنان شد. دین عوامانه که از عقل و فکر برمی‌خیزد، در دل رسوخ می‌کند و وقتی در دل رسوخ کرد، محرک است و وقتی محرک شد، حاضر است همه چیز را به پای دل فدا کند. حاضر است خودش و زن و بچه فدا شوند و گرسنه بمانند، اما دیگران سیر شوند و در رفاه باشند.

نقش پیامبران درونی، در رستگاری انسان

همه ما باید تلاش کنیم عقل عوامانه را بیدار کرده، آن را بیدار نگاه داریم. باید مواظب باشیم که نسبت به پیامبران درون، غفلت نورزیم؛ زیرا بیداری و احیای پیامبران درون، انسان را از علم الیقین به عین الیقین و از آن مقام به حق الیقین و در پی آن به سعادت و رستگاری ابدی می‌رساند.

همان‌طور که در جلسه قبل نیز بیان شد، توجه خالصانه به ندای پیامبران درون و کنار گذاشتن عناد و لجاجت، حتماً منجر به درک حقیقی اصول دین خواهد شد. قرآن می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسَ لَا يَعْلَمُونَ» [9].

یعنی توجه به فطرت، پیروی از عقل و گوش دادن به هشدار وجدان اخلاقی، اصول دین را در عمق جان انسان نفوذ می‌دهد و حقیقت دین را نزد او آشکار و یقینی می‌کند. به عبارت دیگر، او را از علم الیقین به عین الیقین و در مرتبه بالاتر به حق الیقین و مقام شهود می‌رساند.

بیش از هزار آیه در قرآن کریم، با بیان ساده و به صورتی که گفتم، انسان را به فکر وادار می‌کند و با بیان پرسش‌هایی درباره اصول دین، راه راست را نشان می‌دهد. اساساً یکی از معجزات قرآن کریم این است که با بیانی ساده و بدون اصطلاحات پیچیده، با مردم کوچه و بازار صحبت می‌کند و آنها می‌توانند کلام وحی را بفهمند. قرآن کریم به همه مردم، اعم از باسواد و بی‌سواد! جوان و پیر، زن و مرد، می‌فرماید: بیایید تا من با شما صحبت کنم، البته نه با گوش ظاهری، بلکه صحبت من با دل شماست، عقل عوامانه شما را به کار می‌اندازم و با فطرت و وجدان اخلاقی شما سخن می‌گویم و در اثر این گفتگو، شما را به

مقام آدمیت می‌رسانم. پس اگر تقلید کورکورانه را کنار بگذارید و لجاجت و عناد نداشته باشید و با عمق جان، به سخن من گوش فرا دهید، پیامبران درون شما راه راست را به شما نشان می‌دهند، آنگاه خدا را می‌یابید و اصول دین را به خوبی درک می‌کنید و رستگار می‌شوید.

البته قرآن کریم همه چیز دارد و علاوه بر سخنان ساده و دلنشین که با پیامبران درون دارد، براهین و ادله بزرگ علمی نیز توسط اهل آن، از آیات نورانی قرآن استخراج می‌شود. مرحوم صدرالمتهلین «ره»، چهار دلیل برای اثبات وجود خداوند می‌آورد، اما در همه آنها به قرآن استدلال می‌کند. مثلاً برهان صدیقین در قرآن هست، اما مربوط به عموم مردم نیست و مربوط به امثال شیخ الرئیس و صدرالمتهلین است؛ برهان امکان، برهان نظم و چهار نمونه از این برهان‌ها در قرآن هست، اما با اصطلاحات پیچیده فلسفی بیان نشده است و بیانی ساده و مطابق با فهم عموم مردم دارد.

تعقل، مانع ورود به جهتم

اگر انسان به راستی عاقل باشد و عقل خود را به کار بگیرد، جهتمی نخواهد شد. وقتی جهتمی می‌شود که عقلانیت نداشته باشد، ندای عقل و وجدان اخلاقی خود را سرکوب کند و فطرت را به پشت پرده‌های صفات رذیله براند. از این رو در قرآن کریم آمده است که جهتمیان به همدیگر می‌گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» [10]؛ اگر ما تعقل داشتیم و به ندای حق گوش می‌دادیم، به جهتم نمی‌آمدیم. البته آن افراد عقل داشته‌اند و قرآن کریم، آنان را مورد خطاب قرار داده و عقل آنها را به کار انداخته است، اما تعقل نداشته‌اند؛ یعنی به ندای قرآن و به هشدارهای پی در پی پیامبران درون خود توجه نکرده‌اند و این سرنوشت شوم را برای خود رقم زده‌اند.

تعقل، انسان را به بهشت می‌رساند

راوی می‌گوید: خدمت امام باقر «ع» بودم که پیرمردی عصا زنان آمد، در کنار درب ایستاد و ابتدا به امام باقر «ع» و بعد به همه ما سلام کرد و جواب شنید. بعد گفت: آقا دوست دارم مرا نزد خود جای دهید. سپس گفت: من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام، دوستان شما را دوست و دشمنان شما را دشمن می‌دارم و گوش به فرمان شما دارم. «هل لي من نَجاة؟» آیا نجاتی برای من هست؟ امام باقر «ع» او را در کنار خود نشاندند و فرمودند: ای پیرمرد، دل خوش دار، زیرا فردی نزد پدرم امام سجاد «ع» آمد و همین سؤال را پرسید. پدرم در پاسخ به او فرمودند: اگر با این حال بمیری، به رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می‌شوی؛ دلت خنک می‌شود، قلبت آرام می‌گیرد و چشمت روشن می‌گردد؛ با فرشتگان و با روح و ریحان از تو استقبال می‌شود و اگر هم با این حالت زنده بمانی، آنچه را موجب چشم روشنی تو است، خواهی دید و بالأخره در بالاترین درجات بهشت با ما خواهی بود.

پیرمرد گفت: چه فرمودی ای ابا جعفر؟ امام باقر «ع» همان سخنان را برای او تکرار کردند. پیرمرد، بشارت آن حضرت را بازگو کرد و در حالی که با صدای بلند گریه می‌کرد، مدهوش شد. امام «ع» با انگشت خود اشک‌های او را پاک کردند و او را به هوش آوردند. پیرمرد سر بلند کرد و به آن حضرت عرض کرد: دستت را بمن بده قربانت گردم، حضرت دست خود را به پیرمرد دادند، او دست آن حضرت را بوسید و بر چشم و صورت خود گذاشت. سپس برخاست و خداحافظی کرد و رفت. امام «ع» نگاهی به پشت سر آن پیرمرد انداختند و رو به حاضرین فرمودند: هر کس می‌خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد بنگرد. [11]

بهشتی شدن آن پیرمرد، ناشی از عقل عوامانه او بود و همه می‌توانند چنین باشند.

نقش پیامبران بیرونی در رستگاری انسان

اهمیت به عقل و توجه به ندای فطرت و وجدان اخلاقی، باعث می‌شود انسان به واسطه این سه پیامبر درونی، کلیات و اصول دین را درک کند؛ اما باید دانست که درک و فهم جزئیات و فروع دین بدین وسیله ممکن نیست. به بیان روشن‌تر، انسان با تکیه بر عقل می‌تواند اصل توحید، نبوت، امامت یا معاد را درک کند، یا در خصوص نماز، روزه، حج و سایر عبادات، اصل ضرورت عبادت و پرستش خداوند را با تفکر و تعقل می‌فهمد، اما نحوه آن عبادت را نمی‌تواند به دست آورد. مثلاً هیچ‌گاه و با هیچ عقلی نمی‌تواند بفهمد که چگونه و چند رکعت باید نماز بخواند؟

اطلاع از جزئیات و فروع دین، با ارتباط و بهره‌مندی از پیامبران بیرونی امکان‌پذیر است. حتی یک فیلسوف بزرگ نظیر شیخ الرئیس نیز نمی‌تواند بفهمد و بگوید که چرا نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است. یک مرجع تقلید که عمری در فراگیری فقه زحمت کشیده نیز قادر نیست علت فروع دین و احکام شرعی را دریابد.

جزئیات و احکام شرعی عبادات، هم بسیار گسترده است و هم تعبدی است؛ مثلاً نماز چند هزار مسئله در کتب و دروس فقهی دارد و عمل به آن مسائل، چون پیامبر اکرم «ص» و ائمه اطهار «ع» فرموده‌اند، واجب است.

البته باید توجه داشت که تعبد در عمل به احکام نیز خود برخاسته از یک نحو استدلال است و از تعقل سرچشمه می‌گیرد. نظیر این تعبد را بزرگان علوم عقلی و فلاسفه در فهم جزئیات اصول دین دارند و به ما آموخته‌اند. شیخ الرئیس ابو علی سینا در الهیات شفا، فصلی راجع به معاد دارد. ایشان تلاش بسیاری برای اثبات معاد جسمانی می‌کند، اما در آخر کار یک جمله رسا نوشته است که با مقام شامخ او تناسب دارد. می‌گوید: «معاد برای بدن و جسم انسان است و در روز قیامت، محل رسیدن به خیرات و عذاب‌ها همان بدن خواهد بود و نیازی به بحث نیست؛ زیرا در شریعت سید و مولای ما محمد بن عبد الله «ص» مفصل شرح داده و حالات بدن در رسیدن به سعادت و شقاوت بیان شده است.» [12]

نظیر این جمله را خواجه نصیرالدین طوسی نیز در تألیفات خود آورده است و می‌نویسد: «این مسئله (معاد جسمانی)، نزد ما ممکن است و چون صادق، به آن خبر داده است، پس قائل شدن به معاد جسمانی واجب است.» [13]

این روش، در عمل به احکام شرعی نیز کاربرد دارد. مثلاً ما نمی‌دانیم چرا نماز ظهر و عصر هشت رکعت است، اما چون مخبر صادق یا صادق مصدق فرموده است، می‌دانیم مصلحت تامه ملزمه دارد و اگر هفت رکعت یا نه رکعت باشد، مصلحت ندارد، پس طبق دستور به آن عمل می‌کنیم.

بنابراین، همان‌طور که تقلید در اصول دین غلط است، تقلید در فروع دین و تعبد در نحوه انجام عبادات واجب است و زیربنای این تقلید و تعبد نیز عقلی است. این تقلید طبق آنچه در جلسات قبل توضیح داده شد، نظیر مراجعه به پزشک متخصص و تقلید بی چون و چرا از اوست.

با توجه به آنچه بیان شد، از همه به خصوص جوانان عزیز تقاضا دارم مراقب شبهه افکنی بدخواهان دین و دیانت باشید و هیچ گاه به دنبال علت احکام شرعی و طرح یا بیان پرسش‌های بیهوده در جزئیات نباشید و به جای آن در خصوص اصول دین فکر کنید و با تکیه به قرآن و عترت، پاسخ پرسش‌های عقلی خود را بیابید.

[1]. الکافی، ج 2، ص 53

[2]. نهج البلاغه، ص 346، خطبه 224

[3]. الحج، 11

[4]. همان

[5]. تفسیر العیاشی، ج 2، ص 208

[6]. دلائل النبوة (بیهقی)، ج 3، ص 372

[7]. سیرة النبویه (ابن هشام)، ج 3، ص 695

[8]. النصر، 1-2

[9]. الروم، 30

[10]. الملك، 10

[11]. الکافی، ج 8، صص 76-77

[12]. الشفاء (الالهیات)، ص 423

